

## راهبردهای ژئوپلیتیکی اتحادیه اروپا و آمریکا در اوراسیای بزرگ: با تاکید بر بحران اوکراین و دریای جنوبی چین

دانیال رضاپور (دکتری روابط بین الملل دانشگاه گیلان، گیلان، ایران. نویسنده مسئول)

[danyalrezapoor@gmail.com](mailto:danyalrezapoor@gmail.com)

رضا سیمبر (استاد علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه گیلان، گیلان، ایران)

[rezasimbar@hotmail.com](mailto:rezasimbar@hotmail.com)

احمد جانسیز (دانشیار علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه گیلان، گیلان، ایران)

[jansiz@yahoo.com](mailto:jansiz@yahoo.com)

### چکیده

ساختار ژئوپلیتیکی اوراسیای بزرگ<sup>۱</sup> بعد از فروپاشی شوروی؛ روسیه، چین، آمریکا و اتحادیه اروپا را مجبور به رقابت بر سر اوکراین و دریای جنوبی چین کرده است. از چشم‌انداز مسکو و پکن، گسترش آمریکا، ناتو و اتحادیه اروپا به شرق با هدف تحدید نفوذ منطقه‌ای روسیه و چین طرح‌ریزی شده بود. براین اساس، اوکراین و دریای جنوبی چین نیز به حوزه‌ای برای کشمکش میان روسیه، چین و بازیگران غربی بر سر نفوذ منطقه‌ای و حتی عاملی برای اختلاف میان آمریکا و اتحادیه اروپا منجر شد که این مسأله بستر تشدید تنش‌ها و افزایش بی‌ثباتی در منطقه اوراسیای بزرگ را فراهم کرده است. با بیان این مقدمه، مولفین سوال اصلی خود را این چنین مطرح می‌کنند که تنش و اختلافات ژئوپلیتیکی بین آمریکا، اتحادیه اروپا و روسیه در قبال بحران اوکراین و اختلافات آمریکا با چین در دریای جنوبی چین و عدم همراهی اتحادیه اروپا با هژمون چه تاثیری بر روابط چندجانبه میان این چند کشور در بحران‌های اخیر داشته است؟ فرضیه مقاله این‌گونه مطرح می‌شود که اختلافات و تنش‌های میان اتحادیه اروپا، آمریکا، روسیه و سرپیچی از خواسته‌های هژمون در بحران اوکراین، تشدید اختلافات آمریکا، چین و همکاری‌های سیاسی، اقتصادی اتحادیه اروپا با دو کشور روسیه و چین ضمن تضعیف روابط امنیتی اتحادیه اروپا با آمریکا، زمینه را برای گذار از نظام تک‌قطبی به نظام چندقطبی فراهم نموده است.

**کلید واژگان:** اتحادیه اروپا، آمریکا، روسیه، چین، موازنه قوا

### مقدمه

پایان جنگ سرد نه تنها ساختار نظام بین‌الملل را دچار تغییر کرد؛ بلکه به دنبال گسترش فرآیند جهانی‌شدن، فضای راهبردی جهانی را نیز دچار تغییر کرد. درحالی‌که در دوران جنگ سرد وجود کشورهای پیرو و یا حتی رژیم‌های سرسپرده به یکی

<sup>۱</sup> - اوراسیای بزرگ به مفهوم ژئوپلیتیک گسترده‌ای است که آسیا پاسفیک، اوراسیای مرکزی، اروپا (به جز لهستان، فنلاند و کشورهای حوزه بالتیک) و غرب آسیا را در بر می‌گیرد و به تعبیری از شرق اروپا شروع شده و تمام آسیا را در بر می‌گیرد (Carnegie.Ru, 2017).

از دو کانون قدرت، اصل ضروری تداوم جنگ سرد به حساب می‌آید؛ در فضای پس از جنگ سرد و به‌ویژه با گسترش انقلاب ارتباطات و رشد آگاهی‌های عمومی حتی ایالات متحده نیز در شرایط جدید نمی‌توانست بخشی از جهان را حوزه نفوذ خود معرفی کند. در این شرایط اکثر تحلیل‌گران معتقدند که نظام بین‌الملل از یک پارچگی تحت هژمونی ایالات متحده به یک نظام یک-چندقطبی، چندقطبی یا دوقطبی تغییر پیدا کرده است. اساس این استدلال این نیست که هژمون (ایالات متحده) ضعیف‌تر و یا قدرت نظامی خود را از دست داده است، بلکه کشورهای ثروتمندتر و قدرتمندتر در حال فرونی هستند. به عنوان مثال، افزایش قدرت‌های در حال ظهور - برزیل، چین، هند، روسیه و آفریقای جنوبی (به اصطلاح کشورهای BRICS) عاملی بوده است که تغییر نظام بین‌المللی در امتداد تغییر روابط قدرت بین دولت‌ها تحلیل و بازنمود بشود. در این مقاله قصد داریم برای درک بهتر این‌که چگونه این تغییرات ژئوپلیتیکی قدرت بر روابط اتحادیه اروپا و ایالات متحده تاثیر می‌گذارد؛ سیاست‌های اتحادیه اروپا و ایالات متحده را در قبال روسیه در بحران اوکراین ۲۰۱۴م و ادعاهای سرزمینی چین در دریای جنوبی چین مورد واکاوی قرار بدهیم. آیا این مناقشات روابط اتحادیه اروپا و ایالات متحده را تضعیف کرده یا این‌که تحولات ژئوپلیتیکی به همکاری قوی میان اتحادیه اروپا و آمریکا منجر شده است؟ نواقح گرایان معتقدند که افزایش قدرت‌های در حال ظهور به تقویت روابط بین اتحادیه اروپا و آمریکا منجر شده است. زیرا از زمان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده و اروپا از طریق گوناگونی و به وسیله نهادهای مختلفی، به ویژه در حوزه امنیت (ناتو)، با هم همکاری داشته‌اند. بنابراین در مواجهه با قدرت‌های رو به رشد، می‌توان انتظار داشت که هژمون موجود (ایالات متحده) با همکاری شریک جوان خود (اتحادیه اروپا) برای موازنه قدرت کشورهای رو به رشد و حفظ موقعیت قدرت جهانی و منطقه‌ای خود همکاری کند.

از سوی دیگر، رفتار روسیه و چین نیز به طور بالقوه می‌تواند علاوه بر یک چالش بزرگ برای اتحاد آمریکا و اتحادیه اروپا، روابط بین آن‌ها را متزلزل بکند. زیرا به لحاظ استراتژیک، اولویت‌های ژئوپلیتیکی ایالات متحده و اتحادیه اروپا به طور فزاینده‌ای متفاوت می‌باشد. ایالات متحده به طور سنتی خواهان کنترل دریای جنوبی چین از طریق قدرت نظامی و اتحاد با دولت‌های منطقه می‌باشد زیرا ادعای چین برای به دست آوردن و کنترل دریای جنوبی چین، موقعیت متحدان سنتی ایالات متحده در منطقه را تهدید می‌کند. در حالی که برای اتحادیه اروپا، تهاجم روسیه به کریمه و تلاش برای کنترل شرق اوکراین، ثبات و امنیت نزدیک‌ترین همسایگان و حتی برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپا را نشانه گرفته است. فراتر از این در ملاحظات استراتژیک مرتبط به ادبیات سیاست خارجی، اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر بین‌المللی قدرتمند نشان داده می‌شود که نه تنها خواهان نقش بین‌المللی بزرگتری می‌باشد، بلکه به طور فزاینده‌ای سیاست خارجی متفاوتی<sup>۲</sup> را نسبت به هژمون همانند جنگ عراق در سال ۲۰۰۳م مخابره کرده است (Smith, 2018a: 539-542). از این منظر، انتظار می‌رود اتحادیه اروپا مسیر دیگری را نسبت به ایالات متحده انتخاب کند و به جای همکاری با ایالات متحده در راستای ترجیحات هژمون، در راستای تامین منافع کشورهای اروپایی گام بردارد. بنابراین، این نوشتار با الهام‌گیری از تئوری موازنه قوا نواقح-گرایان و استفاده از مزیت‌های مناطق ژئوپلیتیکی؛ منافع، تصورات و تصمیمات ژئوپلیتیکی اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال بحران اوکراین و دریای جنوبی چین به تصویر می‌کشد. با بیان این مقدمه، مولفین سوال اصلی خود را این چنین مطرح می‌-

<sup>۲</sup> -هدف نگارندگان در این پژوهش بازی قدرت‌های بزرگ در تحولات اوراسیای بزرگ است لذا در اکثر متون بیان شده زمانی که از اتحادیه نام برده می‌شود سیاست‌های آلمان و فرانسه مدنظر است و انگلستان به علت بحران برگزیت و تلاش برای جدایی در این پژوهش دخالت ندادیم.

کنند که تنش و اختلافات ژئوپلیتیکی بین آمریکا، اتحادیه اروپا و روسیه در قبال بحران اوکراین و اختلافات آمریکا با چین در دریای جنوبی چین و عدم همراهی اتحادیه اروپا با هژمون چه تاثیری بر روابط چندجانبه این کشورها در بحران‌های ذکر شده داشته است؟ فرضیه مقاله این‌گونه مطرح می‌شود که اختلافات و تنش‌های میان اتحادیه اروپا، آمریکا و روسیه و سرپیچی از خواسته‌های هژمون در بحران اوکراین، تشدید اختلافات آمریکا و چین و همکاری‌های سیاسی، اقتصادی اتحادیه اروپا با دو کشور روسیه و چین ضمن تضعیف روابط امنیتی اتحادیه اروپا با آمریکا، زمینه را برای گذار از نظام تک‌قطبی به نظام چندقطبی فراهم نموده‌است. روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی است که در جمع‌آوری اطلاعات از منابع اسنادی-کتابخانه‌ای و تارنماهای معتبر فضای مجازی استفاده شده است.

## ۱- پیشینه پژوهش

در پیشینه پژوهش، مطالعات پراکنده‌ای در ارتباط با روابط ژئوپلیتیکی اتحادیه اروپا و آمریکا و راهبرد این دو بازیگر در مناقشات اوکراین و دریای جنوبی چین صورت گرفته است که می‌توان آن‌ها را به این شکل دسته‌بندی کرد:

الف) پژوهش‌های که روابط سیاسی روسیه با اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال مناقشات اوکراین را بررسی می‌کند (Young and Birchfield, 2017: Duke and Gebhard, 2017: Gehring et al, 2017: Smith, 2018a: Larson, 2018: Anderson, 2018)

ب: پژوهش‌های که روابط سیاسی آمریکا و اتحادیه اروپا با چین و مناقشات برخاسته از دریای جنوبی چین را بررسی می‌کند (Brooks, and Wohlforth, 2016: Foot, 2016: Kirchner and Dorussen, 2016: Pejsova, 2016: Riddervold, 2018a)

ج) پژوهش‌هایی که به ملاحظات ژئوپلیتیک اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال روسیه و چین می‌پردازد (Smith, 2018b: Riddervold, 2018b: Howorth, 2018: Mearsheimer and Walt, 2016). بیشترین شباهت را با این نوشتار دارد. با این تفاوت که در این نوشتار با رویکرد نوواقع‌گرایی و با استفاده از مزیت‌های مناطق ژئوپلیتیکی به زمینه‌های ایجاد رقابت و اختلاف بین اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال مناقشات اوکراین و دریای جنوبی چین هم پرداخته می‌شود. سایر آثار نیز روابط این چهار بازیگر را در یک کل منسجم مانند تقابل و تعامل این کشورها بررسی نکرده‌اند این هدفی است که نوشتار آن را دنبال می‌کند. در ادامه ابتدا چارچوب نظری نوشتار و سپس در دو گفتار: نقش اتحادیه اروپا، آمریکا و روسیه در بحران اوکراین و نقش آمریکا، اتحادیه اروپا و چین در مناقشات دریایی جنوبی چین مورد واکاوی قرار می‌گیرد

## ۲- چارچوب نظری

۲-۱. موازنه قدرت: موازنه قدرت از جمله پایدارترین مفاهیم نظری در حوزه روابط بین‌الملل است که باوجود برخی تفاوت‌ها، بیش از سایر نظریات در ادبیات معاصر، مورد توجه قرار گرفته است؛ تا جایی که عده‌ای بیان کرده‌اند موازنه قدرت شناخته‌شده‌ترین و احتمالاً مؤثرترین نظریه موجود برای توضیح ماهیت اصلی روابط بین‌الملل است. موازنه قوا پس از جنگ جهانی دوم توسط مورگنتا به صورت یک نظریه تدوین شد. درخصوص موازنه قوا نظریه واحدی وجود ندارد، بلکه نظریه-

های گوناگونی وجود دارد که تمامی آنها ملهم از این فرضیه بنیادی واقع‌گرایی هستند که دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل می‌باشند و تحت فشارهای نظام آنارشی بین‌المللی به طور عقلایی در پی افزایش قدرت یا امنیت خود هستند. به عقیده مورگنتا، موازنه قوا دارای چهار معنی است؛ سیاست معطوف به وضعیت خاص، وضعیت بالفعل امور، توزیع تقریباً برابر قدرت و هر نوع توزیع قدرت. به عقیده مورگنتا، موازنه قوا در معنای عام آن به وضعیتی دلالت دارد که در آن قدرت به شکل کم‌وبیش متوازن و برابر میان چند دولت توزیع شده است، اما آنچه اهمیت دارد نظام موازنه قدرت است که به معنای الگویی از روابط میان کشورهاست که در آن هیچ‌یک آن قدر قدرت ندارد که به‌تنهایی بتواند دیگران را تحت سلطه درآورد. باوجود تلاش‌های مورگنتا، این یافته‌ها و نظریه‌های والتز بود که منجر به برجسته شدن معنای موازنه قدرت در عرصه روابط بین‌الملل شد. والتز در نظریه واقع‌گرایی ساختاری خود معتقد است که امنیت و بقای دولت‌ها درگرو تلاش برای جلوگیری از تمرکز و انباشت قدرت است و به این نکته اشاره دارد که انباشت قدرت و میل به هژمونی منطقیاً به موازنه ختم نمی‌شود. به بیان والتز؛ اگر دولت‌ها آزاد به انتخاب باشند، به‌طور طبیعی به‌طرف کفه ضعیف‌تر ترازوی موازنه اضافه می‌شوند؛ چراکه طرف قوی‌تر بقا و استقلال آن‌ها را تهدید می‌کند. براساس آنچه والتز و دیگر رئالیست‌های ساختاری به آن اذعان دارند، دولت‌های ضعیف‌تر هیچ‌گاه نمی‌توانند به این قطعیت و یقین برسند که دولت قوی‌تر از قدرتش برای تجاوز و نقض حاکمیت آن‌ها استفاده نکند یا تهدیدی برای بقا و امنیت آن‌ها نباشد (Vosoghi et al, 2016: 4-6).

همانند تلاش‌های والتز بر توزیع قدرت و احیای واقع‌گرایی، ظهور چین، روسیه، هند و برزیل از عوامل احیای دیدگاه‌های واقع‌گرایانه در مطالعات سیاست امنیتی و خارجی پس از جنگ سرد بوده است. همان‌طور که استفان والت معتقد است: "هنگامی که جنگ سرد به پایان رسید، در یک دوره کوتاه چند سیاست‌مدار و چند دانشمند به طور معمول معتقد بودند که سیاست قدرت به پایان رسیده است (...). اما ما حالا شاهد سیاست قدرت با موازنه سخت نسبت به بازیگران یاغی هستیم. درگیری در اوکراین یکی از نمونه‌های واضح است، و برانگیختگی رو به رشد چین نمونه دیگر (Mearsheimer and Walt, 2016: 70-72). نواقح‌گرایان نشان می‌دهند روابط اتحادیه اروپا و آمریکا به عنوان بخشی از یک بازی توازن‌کننده ژئوپلیتیکی در حال تقویت می‌باشد. مطابق با این استدلال، اتحادیه اروپا و ایالات متحده علاقه وافری به همکاری برای حفاظت از "رهبری ایالات متحده در برابر قدرت‌های در حال ظهور" دارند، البته به قدرت رسیدن دونالد ترامپ و سیاست "اول آمریکا" باعث کاهش هم‌گرایی و تقویت ملی‌گرایی در ایالات متحده شده است. اگرچه واقع‌گرایان انتظار ندارند که دولت‌ها حاکمیت خود را به نهادهای مشترک واگذار کنند، اما ممکن است در اتحادیه‌های امنیتی با هم متحد شوند تا بتوانند با تفوق بیش‌تری با قدرت‌های دیگر روبرو شوند؛ این بدان معنا است که همکاری‌های بین‌المللی و امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو، برگرفته از دیدگاه واقع‌گرایانه می‌باشد.

۲-۲. **مناطق ژئوپلیتیکی:** در نظریات ژئوپلیتیک واحد مطالعه منطقه است. در این دیدگاه، پدیده‌های سیاسی در چارچوب «حوزه جغرافیایی» آن بررسی می‌شوند. نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک، مناطق را براساس ویژگی‌های ژئوپلیتیکی آن‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهند. ژئوپلیتیک از نقش‌آفرینی‌های سیاسی - محیطی در چارچوب مفهوم قدرت سخن می‌گوید؛ بر این اساس ژئوپلیتیک عبارت است از: مطالعه روابط و همکاری یا رقابت میان قدرت‌ها بر اساس امکاناتی که محیط جغرافیایی در اختیار می‌گذارد (Pejsova, 2016). هدف یا امکاناتی که در این راستا می‌توان از محیط جغرافیایی گرفت. مسلماً قدرت (به منزله پدیده‌ای سیاسی - محیطی) از این روابط، ایجاد موازنه‌های رقابتی و گستردن آن با قدرت‌های دیگر برای تأمین امنیت

در راستای حفظ منافع ملی توجه به چگونگی بهره‌گرفتن از نقش امکانات جغرافیایی است. از این دیدگاه ویژه، ژئوپلیتیک را می‌توان هنر ایجاد موازنه قدرت با رقیبان برای تأمین منافع ملی در سطوح منطقه‌ای و جهانی دانست. ژئوپلیتیک در جهان امروز که ابرقدرت‌ها دارای برتری هستند تنها به معنی رقابت استراتژی‌ها در ابعاد جهانی نیست، ژئوپلیتیک مجموعه پیچیده نیروهای متخاصم و متعددی است که برای سرزمین‌هایی به ابعاد کوچک به کشمکش می‌پردازند، خواه با رغبت و یا به زور، قدرت‌های بزرگ تلاش دارند تفوق سیاسی خود را برقرار سازند و رقبای خود را بی‌کم و کاست از صحنه بیرون رانند. بنابراین نظریه ژئوپلیتیک به بررسی ارتباط انسان با طبیعت، ارتباط قدرت ملی و جغرافیا یا ریشه‌های جغرافیایی قدرت ملی و میزان امکان تغییر عوامل زیست محیطی در جهت رفع نیازهای انسانی و ملی و کنترل سرزمینی کانون این نظریه را تشکیل می‌دهد. با این وجود منطقه (به عنوان یک اصطلاح جغرافیایی) در صورت باردار شدن عناصر و خصیصه‌های آن از نظر سیاسی تغییر ماهیت داده و به منطقه ژئوپلیتیکی تبدیل می‌شود.

منطقه عبارت است از یک عرصه پهناور جغرافیایی که به لحاظ فرهنگی یا فیزیکی متجانس باشد. در اغلب موارد، ساختارهای ژئوپلیتیکی در کنار سطوح فضایی سلسله مراتب زیر سازمان یافته‌اند: ۱- قلمرو ژئواستراتژیکی ۲- منطقه ژئوپلیتیکی- زیر بخشی (سطح میانی) ۳- حکومت‌های ملی، شبه حکومت‌ها و زیر بخش‌های سرزمینی در داخل یا میان حکومت‌ها (سطح پایین). منطقه دومین سطح از ساختار ژئوپلیتیکی است (بعد از منطقه استراتژیکی). اغلب مناطق زیربخش-هایی از قلمروها هستند، هرچند ممکن است برخی میان آن‌ها قرار داشته یا مستقل از آن‌ها باشند. یک منطقه ژئوپلیتیکی مستلزم باردار شدن سیاسی منطقه جغرافیایی و عناصر آن است (HafizNia, 2017). در یک منطقه ژئوپلیتیکی عوامل و متغیرهای طبیعی و انسانی آن دارای کارکرد سیاسی بوده و نظر دولت‌ها و کشورهای درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای را به خود جلب می‌کند و کنش و واکنش آن‌ها و پیدایش الگوی رقابت، همکاری و نزاع را برمی‌انگیزد. اساساً می‌توان بر پایه برخی شاخص‌ها، مناطق مختلف جهان و مناطق پیرامون را به مناطق مرکز تقسیم کرد. مناطق از نوع اول به لحاظ سیاسی باثبات و دارای اقتصاد پویا و سازمان یافته هستند و توانمندی‌های بالایی در کنترل جهان دارند. مناطق از نوع دوم به لحاظ سیاسی آشوب زده هستند و اقتصادشان گرفتار رکود است و اغلب در مسیر حاشیه‌ای قرار دارند (Brooks And Wohlforth, 2016: 43). نظریه ژئوپلیتیک به بررسی ارتباط انسان با طبیعت، ارتباط قدرت ملی و جغرافیا یا ریشه‌های جغرافیایی قدرت ملی و میزان امکان تغییر عوامل زیست محیطی در جهت رفع نیازهای انسانی و ملی و کنترل سرزمینی کانون این نظریه را تشکیل می‌دهد. از طرفی نیز مناطق ژئوپلیتیکی (برخلاف مناطق) استاتیک نبوده و سرشتی دینامیک و پویا دارند و دینامیسم آنها بر پایه «نظریه تحول و تکامل منطقه‌ی ژئوپلیتیکی» از مدل خاصی پیروی می‌کند و در امتداد این پویایی قدرت‌های بزرگ همانند اتحادیه اروپا، آمریکا، روسیه و چین منافع متضادی را در مناطق ژئوپلیتیکی متفاوت پیگیری می‌کنند (Sabouri and Ghiyasi, 2015: 4-6).

### ۳- راهبرد اتحادیه اروپا و آمریکا در بحران اوکراین

در ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ با تشدید تنش‌ها و درگیری‌ها داخلی و با رای مجلس اوکراین، یانوکوویچ از قدرت برکنار شد و به روسیه گریخت و تورچینف به عنوان رئیس جمهور موقت برگزیده شد. در ادامه در ۱۸ مارس ۲۰۱۴ پوتین رئیس‌جمهور روسیه طی سخنرانی خود در دومای روسیه با اعلام رسمی الحاق کریمه به روسیه اظهار داشت این اقدام یک بی‌عدالتی تاریخی را جبران

خواهد کرد که ۶۰ سال پیش توسط اتحاد شوروی روی داده است.<sup>۳</sup> در شرایطی که این رویداد به عنوان یک اقدام غرور برانگیز مورد استقبال مردم و نیروهای سیاسی روسیه قرار گرفت، آمریکا و اتحادیه اروپا این اقدام را تجاوز به اوکراین قلمداد کرده و مسکو را به اعمال تحریم‌های اقتصادی تهدید کردند. این تحریم‌ها بلافاصله به اجرا گذاشته شد و طی ماه‌های بعد تشدید شد. رسانه‌های غربی نیز در اقدامی هماهنگ چهره‌ای متجاوز و کاملاً تهدیدآمیزی از روسیه به تصویر کشیده و این اقدامات را نقض قوانین بین‌الملل و تلاش در جهت اعاده اتحاد شوروی معرفی کردند (Walt, 2014a). آنان همچنین سیاست خارجی روسیه را به رفتارهای نوامپریالیستی با هدف سلطه بر جمهوری‌های شوروی سابق به ویژه اوکراین متهم نمودند. در اوکراین نیز غالب مردم و نخبگان سیاسی ضمن تقبیح اقدامات روسیه پوتین را محور اصلی شکل‌گیری بحران قلمداد کردند. در پاسخ به این حوادث، اتحادیه اروپا یک رویکرد سه مرحله‌ای در پیش گرفت: در ابتدا روابط دیپلماتیک را قطع کرد دوم، تحریم‌های فردی مانند ممنوعیت سفر و انسداد دارایی را به ارگان‌های اروپایی ابلاغ کرد. در نهایت، مدت کوتاهی پس از سقوط هواپیمای مالزیایی MH 17 در ماه ژوئیه ۲۰۱۴، اتحادیه اروپا نخستین موج تحریم‌های اقتصادی را برای هدف قرار دادن بخش‌های کلیدی اقتصاد روسیه را اجرا کرد. این محدودیت‌ها در مورد موسسات مالی روسیه، تحریم تجارت اسلحه، ممنوعیت صادرات کالا و محدود کردن دسترسی روسیه به تکنولوژی‌های حساس، به ویژه در زمینه بخش نفت را شامل می‌شد (European Council, 2014/03/19).

از منظر تحلیل‌گران روسی، اقدام کرملین در اوکراین بر پایه این استدلال می‌باشد که اگر کی‌یف به اتحادیه اروپا بپیوندد سایر کشورهای حوزه شوروی سابق نیز در ادامه این دو می‌نویسند. به اتحادیه ملحق می‌شوند که این اتفاق نه تنها ناتو را با روسیه هم‌مرز می‌کند، بلکه طرح پوتین برای تشکیل بلوکی به رهبری مسکو در حوزه خارج نزدیک که ظرفیت چانه‌زنی در مورد تحولات آتی نظم جهانی را داشته باشد، محدود می‌کند. از این رو درک ژئوپلیتیک از مقدمات، محذورات داخلی - خارجی و واقعیت‌های بین‌المللی، قاره‌ای در بسیاری از موارد برای روس‌ها به عنوان اصل کاردینال در سیاست خارجی برای افزایش قدرت چانه‌زنی بوده و به همین‌روی در رابطه با محیط بین‌المللی سیاست خارجی روسیه در طی سده‌ها، فراوان رابطه دیالکتیکی بین ژئوپلیتیک و اقدامات را ملاحظه کرده‌ایم. در تایید چنین ادعایی استفان والت با این باور که بحران اوکراین بیش و پیش از هر چیز حاصل اقدامات تهاجمی غرب علیه روسیه و برداشت روسیه از تهدید غرب است می‌گوید: روسیه بیش از ۲۰ سال اخیر را به مشاهده گسترش ناتو به شرق و استقرار سیستم دفاع موشکی بالستیک از سوی آمریکا و متحدان اروپایی بدون توجه کامل به شکایات و منافع روسیه سپری کرده است اما هر اندیشمند واقع‌گرای می‌تواند به شما بگوید که روسیه این تحولات را به عنوان چالش امنیتی درازمدت می‌بیند (Walt, 2014b). جان مرشایمر دیگر اندیشمند غربی نیز اعتقاد دارد: ایالات متحده آمریکا و شرکای اروپایی بیشترین مسئولیت را در ایجاد بحران دارند. ریشه مشکل در گسترش ناتو به عنوان عنصر اساسی در استراتژی بزرگ جداکردن اوکراین از دایره اعمار روسیه و الحاق آن به غرب است. همزمان گسترش اتحادیه اروپا به شرق و حمایت از جنبش دموکراسی‌خواهی سال ۲۰۰۴ در اوکراین عناصر کلیدی آن است (Mershaimer, 2014: 1-2).

<sup>۳</sup> - الحاق کریمه به روسیه باعث دسترسی سهل‌تر به دریاهای آزاد در ژرفای مرزهای غربی روسیه شده است.

به موازات تحرکات ناتو، اتحادیه اروپا نیز حرکت به سمت شرق را در پیش گرفت و در ماه می ۲۰۰۸ ابتکار مشارکت شرقی<sup>۴</sup> به منظور هم‌گرایی کشورهای نظیر اوکراین و گرجستان در اتحادیه را رونمایی کرد. روسیه بیش از همه نگران فروپاشی دوم خود است زیرا از دیرباز استراتژیست‌های غربی عنوان کرده‌اند که غرب برای رفع خطر روسیه باید تلاش‌های خود را متمرکز نموده و روسیه را از ناحیه نرم شکمی این کشور که شامل برخی جمهوری‌های مسلمان‌نشین قفقاز شمالی است هدف قرار داده و فروپاشی دوم روسیه را در این ناحیه عملی سازد. استراتژی بلند مدتی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق در دستور کار غرب قرار دارد و آن‌ها هنوز هم امیدوار هستند تا بتوانند روسیه را بطور کامل تجزیه کنند. همین موضوع سبب شده است که روس‌ها احساس تهدید حیاتی کنند و ترس آن دارند که تحولات اوکراین و روی کارآمدن جریان غرب‌گرا مقدمه‌ای برای این موضوع باشد. همچنین در ماه مارس ۲۰۱۴ خوزه مانوئل باروسو<sup>۵</sup> رئیس کمیسیون اروپا تفکر اتحادیه اروپا در خصوص اوکراین را این‌گونه تعریف کرد: ما یک بدهی داریم و این بدهی همبستگی با کشور اوکراین است. ما به منظور هرچه نزدیک‌تر کردن اوکراین به خود تلاش می‌کنیم (Firoozabadi and Moradi, 2016: 23-22).

رهبران روسیه این ابتکارات و سخنان را اقدامی خصمانه علیه منافع خود ارزیابی نمودند زیرا از دیدگاه روسیه گسترش اتحادیه اروپا مقدمه گسترش ناتو است. سرگئی لاوروف حتی پیش از سرنگونی یانوکوویچ اتحادیه اروپا را به تلاش برای ایجاد حوزه نفوذ در اروپای شرقی متهم کرد. اتحادیه اروپا در کنار امریکا حضور پررنگی در بحران اوکراین داشت و در واکنش به تجاوز روسیه در اوکراین برای ایجاد موازنه در قبال روسیه، راهبرد یکسانی بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده شکل گرفت؛ پرزیدنت اوباما هنگام اعلام دور اول تحریم‌های آمریکا در ابتدای ماه مارس ۲۰۱۴، اظهار داشت: "ما این اقدامات را در هماهنگی نزدیک با متحدان اروپایی خود انجام داده‌ایم" (Larson, 2018: 4). تصدیق این تصمیم توسط رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا، هنگامی که اتحادیه اروپا و ایالات متحده "موضع قوی و هماهنگ" در اوکراین گرفتند، تأیید شد.

اگرچه آمریکا در تحریم‌های علیه روسیه همکاری کرده است اما شواهد معدودی مبنی بر اقدام متوازن‌کننده‌ای تحت رهبری ایالات متحده در قبال روسیه وجود داشته است. زیرا از منظر آمریکا، روسیه یک قدرت نظامی منطقه‌ای است و از این رو لازم نیست که عمل موازنه بر روی این کشور انجام گیرد. به گفته بلر و وول، ایالات متحده روسیه را به عنوان یک تهدید امنیتی درک نمی‌کند. روسیه در استراتژی امنیت آمریکا ذکر شده، اما تنها به عنوان یک چالش در زمینه تروریسم بین‌المللی می‌باشد (Böller and Werle, 2016: 326). در مقابل، در استراتژی جهانی اتحادیه اروپا صراحتاً بیان شده است: "نقض قوانین بین‌المللی توسط روسیه و بی‌ثبات‌سازی اوکراین به وسیله درگیری‌های طولانی‌مدت در منطقه وسیع دریای سیاه، خط مشی امنیت اروپا را به شدت مورد تهدید قرار داده است" (Young and Birchfield, 2017: 21). با این وجود در اتحادیه، زمانی که بحران اوکراین به شرایط بحرانی نزدیک شد، بسته به جغرافیا و روابط تاریخی، کشورهای عضو اتحادیه موضعی متفاوت را نسبت به بحران در پیش گرفتند. کشورهایمانند لهستان و کشورهای حوزه بالتیک در مورد پیامدهای امنیتی تجاوز روسیه در اوکراین صریحاً نگرانی خود را بیان داشتند، اما دیگر اعضای اتحادیه به خصوص در جنوب و مرکز اروپا در قبال تجاوز روسیه واکنش خاصی نداشتند. در همین راستا وزیر امور خارجه لهستان، رادوسلاو سیکورسکی<sup>۶</sup> مدعی بود که واکنش اتحادیه اروپا در مقایسه با آمریکا بسیار کند بوده است، زیرا ایالات متحده به سرعت با اعلام آمادگی خود را

<sup>4</sup> - Eastern partnership

<sup>5</sup> - Baroso

<sup>6</sup> - Radoslav Sikorski

برای تضمین امنیت کشورهای شرقی و مرکزی، به ویژه از طریق استقرار مستشاران نظامی و حمایت به وسیله هواپیماهای نظامی به استونی، لتونی، لیتوانی و لهستان اقدامات متوازن‌کننده‌ای را در قبال جاه‌طلبی کرملین انجام داد. علی‌رغم راهبردهای متفاوتی که اتحادیه اروپا و ناتو - به رهبری ایالات متحده - در بحران اوکراین داشته‌اند ما شواهدی از تقسیم کار بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا همانند اجرای تحریم‌های هوشمندانه علیه روسیه را شاهد بودیم، اما حمایت آمریکا از اروپای شرقی، تقسیم کار را از لحاظ ژئوپلیتیکی نشان نمی‌دهد، زیرا برخلاف اروپا، آمریکا تمام تمرکزش را جلوگیری از قدرت روزافزون چین گذاشته است. از این‌رو، در فوریه ۲۰۱۴، مکالمه بین ویکتوریا نولند از وزارت امور خارجه و سفیر ایالات متحده در اوکراین حاکی از این امر بود که اتحادیه اروپا براساس خواست‌های وزارت امور خارجه آمریکا عمل نمی‌کند، بلکه اختلافاتی بین سیاست‌های اتحادیه اروپا و آمریکا در منطقه خارج نزدیک وجود دارد زیرا در ابتدا، آمریکا تلاش کرد تا کشورهای عضو اتحادیه اروپا را متقاعد کند تا فشار بر روسیه را افزایش دهند اما نشانه‌های زیادی وجود نداشت که ایالات متحده تلاش بکند تا فشار بر کشورهای اروپایی را به عرصه عمل بگذارد، این چیزی بود که مسیر عملیات را تغییر داد و به اروپائیان اثبات کرد که آمریکا شریک قابل اعتمادی برای تلاش‌های اتحادیه در منطقه نمی‌باشد (Duke and Gebhard, 2017: 125).

عدم تمایل هژمون به درگیری با روسیه و تاکید بر تحریم‌های هوشمندانه در بحران اوکراین دولت‌های اروپایی را متقاعد کرد که روابط اروپا با روسیه طبیعت متفاوتی نسبت به روابط ایالات متحده و روسیه دارد زیرا تحریم‌ها برای ایالات متحده آسان‌تر و اقتصاد آن کمتر در ارتباط با روسیه است و حتی نیازی به دستیابی به توافق میان ۲۸ کشور عضو را ندارد. به همین ترتیب، فردریک رویفلد<sup>۷</sup>، نخست وزیر سوئد، تاکید کرد که ادغام اروپا با روسیه از لحاظ اقتصادی، مالی، اقتصادی و انرژی بسیار سودمند است: "ما باید به یاد داشته باشیم که زمانی که آمریکا درباره تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه صحبت می‌کند، این تحریم‌ها می‌تواند ضربه‌ای به اقتصادی بعضی از کشورهای اروپایی بزند" (Anderson, 2018). هاین معتقد است که بحران اوکراین این موضوع را نشان داد که "اروپایی‌ها با توجه به وابستگی متقابل اقتصادی با روسیه در نهایت متوجه شدند که یک راه‌حل اروپایی برای پیدا کردن آنچه که اساساً یک مسئله اروپایی است، باید طراحی بکنند" (Haine, 2015). در همین راستا، زمانی که ناتو چشم‌انداز عضویت گرجستان و اوکراین را پیشنهاد داده بود، آلمان و فرانسه با چنین حرکتی کاملاً مخالف بودند. در حالی که این پیشنهاد نشان‌دهنده موضع ایالات متحده در توسعه ناتو بوده است و شکی نیست که سیاست واشنگتن در رابطه با اروپای مرکزی و شرقی، باعث تقویت روابط اتحادیه اروپا با همسایگان شرقی خود خواهد شد اما مخالفت آلمان و فرانسه نشان‌دهنده این امر بود که اتحادیه اروپا و ایالات متحده راهبردهای متفاوتی در قبال روسیه و بحران اوکراین دارند.

در اتحادیه اروپا دو رویکرد متفاوت در رابطه با روسیه وجود دارد. گروهی از کشورها طرفدار به کارگیری سیاست نرم در قبال روسیه هستند. این کشورها بر اولویت همکاری اقتصادی با روسیه به امید تغییرات درونی در این کشور تاکید دارند. در مقابل گروهی دیگر روسیه را هنوز هم تهدیدی برای خود می‌دانند. به باور آن‌ها توسعه‌طلبی روسیه را باید از راه مهار نرم این کشور همچون اخراج روسیه از گروه هشت، گسترش ناتو و اتحادیه اروپا، حمایت از رژیم‌های ضدروس در منطقه محدود کرد. علی‌رغم وجود نظرات متفاوت در مورد روسیه، اما نکته مهم این است که چگونه مناقشات

---

<sup>7</sup> Frederick Royfeld

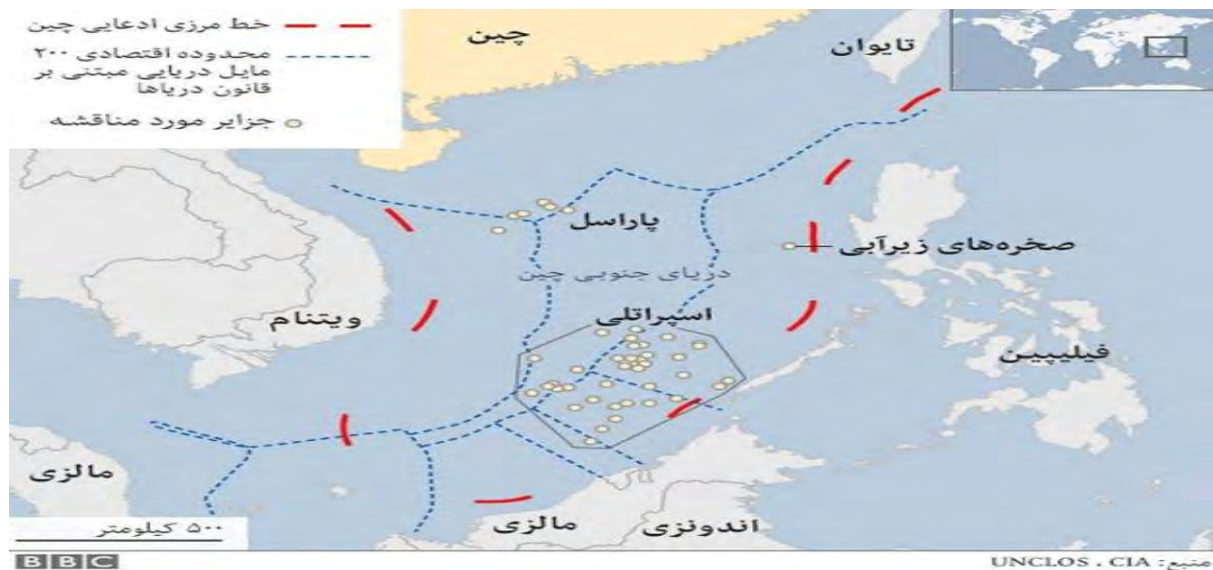


اوکراین به عنوان یک بحران اروپایی در نظر گرفته شده است. وزیر امور خارجه آلمان اشتاین مایر<sup>۸</sup>، به منتقدین اختلاف راهبرد اتحادیه با ایالات متحده در قبال روسیه اعلام کرد که تحریم‌های اتحادیه اروپا به منظور "نگه داشتن روزه‌ای برای راه‌حل‌های سیاسی در آینده طراحی شده است". (Young and Birchfeld, 2017: 28). این بیانات، نشان دهنده تفاوت اصلی بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده در بحران اوکراین است؛ این راهبرد، هویت مستقل اتحادیه اروپا را چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ امنیتی نشان داد. بنابراین، اتحادیه برای تثبیت وضعیت قدرت بزرگ نیازمند سیاست مستقل در قبال بحران اوکراین و حتی در مقابل هژمون بوده است. به گفته وزیر امور خارجه آلمان، اشتاین مایر، "اروپا باید به عنوان یک کشور باقی بماند و یک پاسخ مشترک را صادر کند. روسیه می‌داند که اگر شکاف در داخل اروپا در چنین موضوع مهمی به وجود آید، این امر به سیاست خارجی مشترک اروپا قبل از آغاز، پایان خواهد داد" (Sjursen and Rosén, 2017). تحولات اخیر اوکراین نشان داد که اتحادیه اروپا هنوز در بسیاری از مناطق ژئوپلیتیکی از ابزارهای اعمال قدرت قابل توجهی برخوردار است و رهبران اتحادیه برای تثبیت هویت قدرت بزرگ هنجارمند خود نباید به امید حمایت هژمون برای به چالش کشیدن نفوذ منطقه‌ای کشورهای هم‌اند روسیه باشند.

#### ۴- راهبرد آمریکا و اتحادیه اروپا در مناقشات دریایی جنوبی چین

طبیعت و کیفیت الگوهای قدرت به ترتیبی است که همواره استعداد وسیعی برای شکل‌گیری مناقشه وجود دارد. افزایش قدرت چین که به دنبال دستیابی به توانمندی‌های اقتصادی گریزناپذیر خواهد گشت، توازن قوا را در منطقه آسیا-اقیانوسه و در مدت زمان دیرتری، توزان را در آسیا و سرانجام توازن قوا در صحنه جهانی را به چالش خواهد گرفت. از نقطه نظر والتز که درک ماهیت الگوهای قدرت را تعیین‌کننده فهم و پیش‌بینی رفتار بازیگر و بالانحص بازیگران مطرح و بزرگ می‌داند، افزایش قدرت بازیگر در حال صعود منجر به واکنش بازیگر مطرح و یا بازیگران بزرگ می‌گردد. با توجه به این که اقتصاد چین در حال بزرگ شدن است باید آن را طبیعی فرض کرد که این کشور در یک برهه زمانی مناسب این قدرت اقتصادی را به پایه‌ای برای کسب قدرت نظامی تبدیل خواهد کرد. افزایش قدرت نظامی این کشور به معنای چالش امنیتی برای کشورهای منطقه و مهم‌تر از آن قدرت برتر منطقه‌ای و جهانی یعنی آمریکا است. در چارچوب تئوری والتز، همان‌طور که در طبیعت خلا جایز نیست در صحنه بین‌الملل نیز خلا غیرطبیعی است و به همین سبب آمریکا در جهت مبارزه با چالش گریزناپذیر چین که برآمده از افزایش قدرت نظامی این کشور خواهد بود چاره‌ای جز حرکت به سوی توازن نخواهد داشت. با این وجود، والت معتقد است آنچه توازن را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد این است که قدرت در حال صعود رفتاری تهدیدکننده داشته باشد. صعود چین از این دیدگاه به طور اتوماتیک منجر به واکنش هژمون نخواهد شد مگر این‌که قدرت چین در منطقه و یا جهان تهدیدی را متوجه آمریکا نماید (Gehring et al, 2017: 45). موضوع دریای جنوبی چین از نقاط ثبات‌زدا در روابط چین و همسایگان و آمریکا است. در صورتی که چین از قدرت نظامی خود برای برهم‌زدن وضع موجود در این حوزه استفاده کند، آمریکا آن را تهدیدی برای امنیت خود و تعهدات بین‌المللی‌اش ارزیابی خواهد کرد و درصدد متوازن کردن چین برخواهد آمد.

نقشه ۱: وضعیت ژئوپلیتیکی دریای جنوبی چین (ایرنا، ۱۳۹۷)



دریای جنوبی چین به عنوان یکی از موارد ثابت‌زدا از اهمیت ویژه‌ای نه تنها برای آسیای جنوب شرقی بلکه برای تمام جامعه بین‌المللی برخوردار است. آب‌های این دریا یکی از راه‌های مهم کشتیرانی جهان است. براساس مطالعات، دریای جنوبی چین به صورت بالقوه سرشار از منابع انرژی، شامل نفت و گاز طبیعی است. این دریا منبع اساسی هیدروکربن برای کشورهای درحال توسعه مشتاق انرژی منطقه است. دریای جنوبی چین با وسعتی معادل حدود ۹,۵ میلیون کیلومتر مربع مورد ادعای چین، تایوان، ویتنام، فیلیپین، مالزی و بروئی است. دریای جنوبی بیش از ۲۵۸ جزیره صخره‌ای، مرجانی و... دارد که عمدتاً آن‌ها خالی از سکنه هستند. تعداد زیادی از آنان با جزر و مد دریا پدیدار و ناپدید می‌شوند. پکن با سرمایه‌گذاری هنگفت، ۸ جزیره مرجانی را با خاک‌ریزی به سطح دریا آورده و با ایجاد استحکامات درصد بهره‌برداری از آن‌ها است و اطراف آن‌ها را جزئی از آب‌های سرزمینی تلقی می‌کند. تمام کشورهای دارای مرز دریایی در این دریا بر مقدار یا تمامی جزایر کوچک "اسپراتلی"<sup>۹</sup> و برخی یا تمام فضای دریایی و منابع آن ادعای مالکیت دارند. چین بازیگر اصلی در این منازعات است و هرگونه راه‌حلی باید مورد پذیرش این کشور باشد. با این وجود موضع چین نامشخص است و میان سیاست‌های اعلامی و اعمالی آن تفاوت وسیعی وجود دارد. چندین گروه جزیره در دریای جنوب چین مورد منازعه است. اولین گروه جزایر "پاراسل"<sup>۱۰</sup> و دومین گروه جزایر "اسپراتلی" در دریای جنوبی که اولی مورد منازعه چین، تایوان و ویتنام و دومی مورد منازعه هر ۶ کشور چین، تایوان، فیلیپین، مالزی، بروئی و ویتنام است. ساحل "مک‌کلسفید"<sup>۱۱</sup> و تپه زیرآبی "اسکاربرو"<sup>۱۲</sup> مورد منازعه چین، تایوان، فیلیپین است و جزایر "پراتاس"<sup>۱۳</sup> مورد منازعه چین و تایوان می‌باشد (FathAbadi and Ramezani, 2017: 2, Foot, 2016). مطرح شدن ادعاهای اخیر نسبت به این منطقه رابطه‌ی مستقیمی با موقعیت ژئوپلیتیکی، استراتژیکی، پتانسیل‌های هیدروکربنی و منابع طبیعی و اقتصادی موجود در این دریا دارد. همچنین این دریا و جزایر آن به دلایل سیاسی نیز از اهمیت زیادی برای کشورهای هم‌جوار برخوردار هستند. دریای جنوبی چین کانال ارتباطی و

<sup>9</sup> - Spratly  
<sup>10</sup> - Parasl  
<sup>11</sup> - Machelf sulfate  
<sup>12</sup> -Scarabro  
<sup>13</sup> -Prataas

شریان بین‌المللی مهمی در امور تجاری، حمل‌ونقل و نیز امور نظامی است که این عوامل موقعیت استراتژیک آن را ارتقاء بخشیده است. از سوی دیگر این مسأله مهم که بیش از نیمی از ترافیک نفت‌کش‌های جهان و نیز کشتی‌های تجاری و بارزگانی از این دریا عبور می‌کند، به همراه لزوم ایجاد امنیت و ثبات در این دریا، بر اهمیت این منطقه افزوده است (Tunsjø, 2015).

(21) این امر سبب شده است که اختلافات و ادعاهای حاکمیتی بین شش کشور منطقه، یعنی چین، ویتنام، تایوان، شدت یابد و فیلیپین، مالزی و برونئی نسبت به همه یا قسمتی از این دریا مجدداً رقابت کشورهای فرامنطقه‌ای نظیر؛ ایالات متحده آمریکا حتی اتحادیه اروپا را سبب گردد. بنابراین هر کدام از این کشورها برای اثبات ادعاها و توجیه اقدامات خود در این دریا، دلایل مشابه یا متفاوتی را مطرح می‌کنند. با این وجود اختلافات در این دریا به دلایل مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و نظامی به شدت افزایش یافته است (Sabouri and Ghiyasi, 2015: 12).

فرضیه موازنه قوا برای درک روابط اتحادیه اروپا و ایالات متحده در مورد دریای جنوبی کارایی دارد اما به علت این که این ناحیه از بعد مسافت کاملاً از کشورهای اروپایی فاصله دارد به احتمال زیاد شریک جوان با استفاده از قدرت نرم به حمایت از متحد سنتی خود گام بر می‌دارد. اما اهمیت چین برای دولت آمریکا در حدی است که برنامه‌ای مخصوص برای مقابله با آن توسط واشینگتن تدارک دیده شده است و نام «محور آسیایی» به خود گرفته است. محور آسیایی در واقع همان اسم رمز مهار چین است که بدان وسیله واشینگتن تلاش داشته تا قدرت‌های بزرگ و کوچک اطراف چین را علیه وی برانگیزد. زیرا از دیدگاه آمریکا، چین تهدیدی بزرگتر برای هژمونی جهانی خود نسبت به روسیه است و «فرماندهی جهانی»<sup>۴</sup> به عنوان کلید قدرت جهانی ایالات متحده رابطه مستقیمی با کنترل چین برای دستیابی به قدرت برتر در آینده دارد. در همین راستا، کلیتون در سال ۲۰۱۱م، آسیا پاسیفیک را به عنوان «کلید اصلی سیاست جهانی آمریکا» بیان کرد و این ادعا را مطرح نمود که «ایالات متحده آمریکا برای رهبری جهان تعهد ضروری دارد تا این منطقه را تحت کنترل قرار دهد.... اگرچه آمریکا همچنان از ابزارهای دیپلماتیک در این منطقه استفاده می‌کند اما حضور نظامی لازم را برای حفظ منافع ایالات متحده و متحدان و شرکای خود را حفظ کرده است» (Foreign Policy, 2011). در سال ۲۰۱۵ هم اشتون کارتر وزیر دفاع سابق آمریکا علاوه بر مطرح کردن انتقاد شدید از چین، از بررسی بودجه‌ای ۴۲۵ میلیون دلاری برای کمک به کشورهای جنوب شرق آسیا در حوزه امنیت دریایی در کنگره آمریکا خبر داد. سناتور مک‌کین از حزب جمهوری‌خواه نیز ضمن اعلام حمایت از سخنان کارتر و در راستای تصویب این بودجه گفت: اکنون زمان آن رسیده که حرف به عمل تبدیل شود. این بودجه نظامی طی ۵ سال در اختیار کشورهای اندونزی، مالزی، فیلیپین، تایلند و ویتنام قرار خواهد گرفت (Yazdani et al, 2017: 12).

علی‌رغم تمام اقدامات صورت گرفته از طرف جبهه غرب، مواضع رسمی آمریکا و اتحادیه اروپا در مورد اختلافات دریایی در آسیا «بی‌طرفی حقوقی» است؛ به طور خلاصه، این استراتژی بدان معنی است که آنها رسماً اعلام نمی‌کنند که در دعوی مربوط به جزایر حق با چه کشوری هست. هر دو طرف بر اهمیت احترام به دادگاه داور تحت حمایت کنوانسیون حقوقی دریایی سازمان ملل متحد (UNCLOS) و احکام مربوطه دادگاه تأکید می‌کنند. اما چین تفسیر بسیار متفاوتی از قوانین بین‌المللی دارد - تمرکز بر حاکمیت و نه آزادی ناوبری. بنابراین از منظر پکن، اتحادیه اروپا هنوز هم به عنوان بخشی از «غرب» با ایالات متحده آمریکا همراهی می‌کند. از این رو، بسیار شگفت‌آور نیست که اتحادیه اروپا از منظر پکن در واقع با استفاده از

قدرت نرم، به ویژه با استفاده از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی به دنبال حمایت از هژمون می‌باشد. با این وجود، اتحادیه-اروپا و ایالات متحده استراتژی یکسانی در آسیا پاسیفیک برای اتحاد راهبردی ندارند زیرا: **اولا** نمی‌توانیم بندی در استراتژی جهانی اتحادیه اروپا پیدا کنیم که کشورهای اروپایی را ملزم کند برای ایجاد موازنه قدرت در منطقه با آمریکا همکاری بکنند. در حالی که ایالات متحده به صراحت از زبان موازنه استفاده می‌کند، اما اسناد اتحادیه اروپا به طور عمده نیاز به کار با هر دو طرف و به ویژه ایجاد همکاری منطقه‌ای از طریق سازمان کشورهای جنوب شرقی آسیا (ASEAN) اشاره دارد. **دوم**، انتظار می‌رود موضع‌گیری‌ها و سیاست‌های اتحادیه اروپا براساس احترام به رای کنوانسیون حقوقی دریایی سازمان ملل متحد باشد. اما نگرانی اصلی ایالات متحده در منطقه نه تنها به خطوط تجاری باز، بلکه مهم‌تر از آن به آزادی ناوگان دریایی، توانایی اعزام نیروها و گشت‌زنی آزادانه و کنترل منطقه برای حفظ هژمونی منطقه‌ای مرتبط است. بنابراین اگرچه آمریکا مدعی است که در اختلافات ارضی از هیچ کشوری حمایت نمی‌کند اما فرستادن ناوهای هواپیمابر نزدیک جزایر مورد مناقشه به خوبی نشان‌دهنده این امر است که کنترل دریای جنوبی چین به وسیله پکن، امکان حضور آمریکا در منطقه را غیرممکن می‌سازد (Pejsova 2016: 7). کیرچ و همکارانش علی‌رغم اینکه معتقدند که ایالات متحده با توجه به جاه‌طلبی‌های فزاینده پکن نگران آینده دریای جنوبی چین می‌باشد اما نمی‌تواند روابط چین و اتحادیه اروپا را همانند روابط آمریکا و چین با موازنه قدرت گره بزند. هم‌چنین یکی از مقامات بلندپایه اروپایی معتقد است: "اروپا و آمریکا دیدگاه‌های مختلفی از آنچه به عنوان آزادی ناوگان دریایی نامیده می‌شود، دارند. برای ایالات متحده آمریکا در مورد حفظ هژمونی ایالات متحده است اما برای اروپا در مورد مسیر تجاری امن و رایگان". به همین دلیل اتحادیه همانند آمریکا موضع قوی در مورد موازنه قوا در دریای چین جنوبی ندارد و از هرگونه نظر در مورد مسائل حاکمیتی دریای جنوبی چین که موجب زیر سوال بردن حاکمیت چین و زیر سوال بردن قوانین بین‌المللی می‌شود، امتناع می‌کند (Kirchner et al, 2016: 4). سوم، برخلاف آنچه انتظار می‌رود تقسیم کارکردی بین اتحادیه اروپا و آمریکا در مناقشات دریایی وجود نخواهد داشت اما بدون شک، ایالات متحده برای همراهی شریک جوان در مورد دریای جنوبی اقداماتی را انجام خواهد داد زیرا "ایالات متحده متوجه شده است که بدون حمایت متحدین، موازنه سازی در قبال چین در دریای جنوبی امکان‌پذیر نمی‌باشد". از این رو، به طور مداوم منتظر پشتیبانی اروپائیان می‌باشد. آمریکایی‌ها همیشه از دولت‌های اروپایی درخواست کمک می‌کنند. با این حال، طبق نظرات متخصصین این حوزه، "ایالات متحده نمی‌خواهد اتحادیه اروپا یک بازیگر مستقل باشد بلکه می‌خواهد اتحادیه اروپا به عنوان شریک جوان از رهبری‌اش پیروی بکند. اما اتحادیه نمی‌خواهد یکی از طرف‌های درگیری در آسیا پاسیفیک باشد. زیرا "ایالات متحده معتقد است که اتحادیه اروپا به اندازه کافی راهبرد استراتژیک ندارد، بنابراین باید فقط به دنبال قلمرو اقتصادی باشد". در راستای این امر، ایالات متحده نمی‌خواهد که اتحادیه اروپا در جلسات سیاسی سطح بالا حضور یابد که در آن موضوعات امنیتی آسیا و اقیانوس آرام از جمله کشورهایی مانند چین، ایالات متحده و روسیه مورد بحث قرار می‌گیرند (Howorth, 2018: 32-34).

از طرفی برخلاف سیاست‌های ایالات متحده در دریای جنوبی برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپا توجه کمی نسبت به مناقشات به وجود آمده دارند زیرا برای اروپا حمل و نقل رایگان و امن ملاک بوده است که کاملاً در دریای جنوبی چین این آزادی مورد احترام قرار گرفته است. با این وجود آمریکا صراحتاً از اتحادیه درخواست کرده بود که با توجه به همراهی ایالات متحده در تحریم و فشار به روسیه در بحران اوکراین، خواهان حمایت کامل از سیاست‌های آمریکا در دریای جنوبی

چین می‌باشد. به عنوان مثال "در یک رویداد چندجانبه در ژاپن به یاد داریم که نمایندگان ایالات متحده بسیار مستقیم به ما گفتند: ما به شما در اوکراین کمک کردیم، در حال حاضر شما باید برای کمک به ما در دریای چین جنوبی به یاری ما بشتابید (Csis, 2015: 89). با این حال، "فقط به این دلیل که ایالات متحده درخواست می‌کند، به این معنا نیست که ما باید آن را انجام دهیم. اتحادیه اروپا به خاطر منافع ایالات متحده روابطش با چین را امنیتی نخواهد کرد" (Csis, 2015: 99).

از طرف دیگر، نباید به جاه‌طلبی‌ها و سیاست‌های اتحادیه اروپا در مورد آسیا-پاسفیک و همچنین پیامدهای آن در روابط بین دو شریک دیرینه غافل بشویم. به گفته ناظران "اتحادیه اروپا خواهان سهم بیشتری از تامین امنیت دریای جنوبی چین می‌باشد. زیرا بنا به استراتژی جهانی اروپا اتحادیه برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ جهانی نیازمند شرکت در کنسرت‌های امنیتی جهانی از جمله در دریای جنوبی چین می‌باشد؛ جایی که اتحادیه می‌تواند تجارب خود در مورد تامین امنیت اقیانوس هند و دریای مدیترانه را به جهانیان اثبات بکند" علاوه بر این اکثر محققین اتحادیه تاکید دارند که اتحادیه اروپا یک بازیگر جاه‌طلب است که در حال وارد شدن به بازی بزرگ امنیتی جهان من جمله دریای جنوبی چین می‌باشد. همچنین یک استراتژی واضح در اتحادیه اروپا وجود دارد و آن این که اتحادیه با یک استراتژی بلندمدت در مورد چگونگی تبدیل شدن به عنوان یک بازیگر امنیتی در منطقه فعالیت می‌کند. این سیاست با رویکرد موازنه‌سازی ایالات متحده متفاوت است و همچنین از چشم‌انداز پکن: روابط چین با اتحادیه اروپا کاملا از روابط آمریکا با چین به عنوان دو قدرت بزرگ متفاوت است (Smith, 2018b: 605-620). از طرف دیگر، به نظر می‌رسد اروپاییان معتقدند که باید نقش بزرگ‌تری در منطقه ایفا کنیم، به عنوان مثال حضور ناوچه فرانسوی ژاندارک، در سال ۲۰۱۶ برای آزادی گشت ناوبری در دریای چین جنوبی، با هلیکوپتر بریتانیایی، نیروهای هلندی و یک افسر اتحادیه اروپا در هیئت مدیره سیگنال خاصی را ارسال کرد و به جهانیان نشان داد که به عنوان قدرت بزرگ هنجارمند موقعیتی داریم و می‌خواهیم آنجا باشیم. اطلاعات به دست آمده همچنین نشان می‌دهد که رویکرد اتحادیه اروپا در دریای جنوبی ممکن است به تضعیف روابط اتحادیه اروپا و ایالات متحده منجر بشود. بنابراین "دو واقعیت متناقض بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده وجود دارد. اتحادیه اروپا در مورد همکاری منطقه‌ای با ASEAN متمرکز است اما ایالات متحده بر روابط دوجانبه با استفاده از قدرت سخت برای موازنه‌سازی در قبال چین متمرکز می‌باشد. مهم‌تر از همه: اتحادیه اروپا سیاست‌های مختص خود را در ارتباط با چین پیگیری می‌کند حتی در مواردی که ایالات متحده به صراحت از آن‌ها خواسته است به طور متفاوتی عمل کنند و علی‌رغم پیامدهای احتمالی آن بر روابط بین دو بازیگر، اروپا همچنان سیاست‌های خود را دنبال می‌کند. همانطور که پارک مدعی است، "پدیده چین اغلب در سطوح رسمی و غیررسمی نشان داده است که روابط اروپا و آمریکا متزلزل شده است... در حالی که اروپایی‌ها دارای دارایی‌های استراتژیک اندک در منطقه آسیا-پاسفیک هستند، اما ایالات متحده انتظار پشتیبانی‌های همه‌جانبه از اتحادیه را نیز دارد که این پشتیبانی احتمالا شامل تحریم‌های اقتصادی و دیپلماتیک است که در غیاب این حمایت، احتمال بروز تنش و شکاف عمیق بین دو شریک راهبردی وجود دارد (Riddervold, 2018a: 24-26). مثال دیگری که به طور مستقیم مربوط به درگیری دریایی در جنوب چین است، پاسخ اتحادیه اروپا به حکم کنوانسیون حقوقی دریایی سازمان ملل متحد (UNCLOS) در سال ۲۰۱۶ است. در این مورد، اتحادیه اروپا با بیانیه‌ای سیاسی نسبت به تحرکات چین مخالفت خودش را اعلام کرد، با این وجود ایالات متحده با پایبندی بر اصول حقوقی بین‌المللی از کشورهای متحد درخواست کرد تا در محکوم کردن اقدامات چین بسیج شوند اما کشورهای عضو اتحادیه به خصوص یونان، مجارستان و قبرس روابط بسیار دوستانه‌ای با چین داشتند و نمی‌خواستند که با حمایت از بیانیه وزارت خارجه آمریکا، تمام روابط اقتصادی خود با پکن را خراب کنند. از این رو پس از

۷۲ ساعت مذاکرات فشرده، کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای محکوم کردن اقدامات چین به توافق رسیدند و موگرینی از طرف اتحادیه اروپا بیانیه‌ای بسیار کلی در زمینه محکوم کردن اقدامات چین در دریای جنوبی صادر کرد.<sup>۱۵</sup>

آمریکا با بهره‌جستن از اختلافات ارضی تاریخی به‌جامانده از گذشته در دریای جنوبی چین برای ایجاد هم‌پیمانی‌های دیپلماتیک با همسایگان چین در کنار تحکیم پیمان‌های نظامی موجود به منظور تحدید چین اقداماتی را صورت داده است. آمریکا برخلاف روسیه که خواهان تسلط بر خارج نزدیک می‌باشد تنها نگران رشد چین در آسیا-اقیانوسه نیست بلکه نگران نفوذ جهانی چین از جمله در مناطقی همانند آفریقا و آمریکای لاتین می‌باشد. بر این اساس آمریکا به همراه شریک جوان خود تلاش می‌کند تا چین را در همان منطقه آسیا-پاسیفیک مهار و درگیر نماید و از طرف دیگر نفوذ آن را در مناطق دیگر به همراهی اتحادیه کاهش دهد. اتحادیه اروپا هم در حوزه روابط خارجی، تحولات نظام بین‌الملل به درستی شناخته و ضمن غنیمت شمردن فرصت‌ها و مواجهه با چالش‌ها برای کسب منفعت خود و جلوگیری از زیان‌ها در بحران‌های اوکراین و دریای جنوبی چین تلاش می‌نماید. اروپائیان به خوبی می‌دانند که برای دستیابی به جایگاه یک قدرت بزرگ، نیازمند مشارکت عمیق و فعال در تمامی فعالیت‌های صحنه جهانی می‌باشند. بر این اساس، استراتژی این بازیگر در مواجهه شدن با مسائل منطقه‌ای همانند بحران اوکراین و نظام بین‌الملل برقراری روابط مسالمت آمیز و تابع منافع جهانی اتحادیه با تمام دولت‌ها، به خصوص قدرت‌های بزرگ می‌باشد.

### نتیجه‌گیری

نظام بین‌الملل وارد یک مرحله گذار مهم به سوی شکل‌گیری روابط بین‌الملل جدید با ویژگی‌های بی‌سابقه شده است. در این گذار، حرکت رو به جلو برای تغییر سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب به یک نظام بین‌الملل ناهمگون مشاهده می‌شود که در آن بازیگران قدرتمندی همانند اتحادیه اروپا، چین و روسیه نه تنها به دنبال تأمین منافع خود می‌باشند، بلکه دیدگاه‌های متمایز خود را نیز گسترش می‌دهند. در مورد روابط میان اتحادیه اروپا و آمریکا باید اذعان کرد که ممکن است با توجه به اقدامات یک جانبه‌گرایانه دونالد ترامپ رابطه امنیتی بین اتحادیه اروپا و آمریکا به پایین‌ترین سطح خود برسد و روابط فرآتلاتیکی به عنوان یک نهاد قدرتمند در سیاست جهانی به سیاست ملی‌گرایی تغییر یابد که تحولات مرتبط به ویروس کرونا این تغییرات را ملموس‌تر کرده است. با این وجود بعضی از کشورهای اروپایی همچنان آمریکا را به عنوان تأمین‌کننده اصلی امنیت خود تلقی می‌کنند و علی‌رغم راهبردهای مختلف میان اتحادیه اروپا (فرانسه و آلمان) و آمریکا همچنان ملاحظات ساختاری و هنجاری غرب در هر دو طرف مورد تأکید می‌باشد: در اوکراین اصل حاکمیت کشوری و در دریای جنوبی چین قانون دریاها مصوب سازمان ملل. بنابراین اگر فرضیه موازنه‌قدرت نواقع‌گرایان در روابط بین‌الملل اروپا و هم‌زمن کارایی داشته باشد، می‌توان انتظار داشت که اتحادیه اروپا با ایالات متحده در مقابل چین و روسیه همکاری کند تا مانع از تثبیت ادعاهای سرزمینی روسیه و چین نسبت به اوکراین و دریای جنوبی چین بشود. همچنین می‌توان انتظار داشت که اتحادیه اروپا و ایالات متحده شیوه همکاری خود را "با استراتژی‌های هوشمندانه و تقسیم کار"<sup>۱۶</sup> در قبال روسیه و چین توسعه دهند. این تقسیم کار با هماهنگی ایالات متحده، علاوه بر تقویت قوای نظامی اروپا، با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم در قبال روسیه و چین می‌تواند موفقیت‌های قابل توجهی را برای جبهه غرب به ارمغان بیاورد.

<sup>۱۵</sup> - برای مطالعه بیشتر در زمینه رای دادگاه و اقدامات کشورهای اروپا بنگرید به: (Consilium.Europa.Eu, 11 MARCH 2016)

<sup>۱۶</sup> - With clever strategies and division of labor

اما اعتقاد بر این است که ایالات متحده به دلیل برتری در زمینه‌های مختلف و همچنین رهبری تکنولوژیک، نیروی فزاینده نظامی و اقتصادی و ایفای نقش بعنوان مرکز ثقل ارتباطات بین‌المللی بزرگ‌ترین قدرت قرن بیست و یکم بشمار می‌رود و برای ارائه این برتری و هژمونی تلاش می‌کند، اما به دلیل تلاش بازیگرانی همانند اتحادیه اروپا، روسیه و چین برای برهم زدن این وضعیت و همچنین آسیب‌پذیری‌های داخلی این برتری دائمی نبوده و چالش‌هایی را برای آمریکا به دنبال داشته که قدر مسلم آن کشور در جهت غلبه بر این چالش‌ها، بطور یک‌جانبه‌گرایانه توانایی لازم را نداشته و قادر به ایجاد هژمونی مطلق خود در نظام بین‌الملل آینده نخواهد بود. در همین راستا یافته‌های تحقیق ما را بدین سمت می‌برد که روابط امنیتی اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال بحران‌های اوکراین و دریای جنوبی چین با توجه به سیاست‌های مستقل اروپا در حال تضعیف شدن می‌باشد زیرا ما در یافته‌های تحقیق موارد زیادی از حمایت و همراهی شریک جوان از موازنه سازی و تبعیت از راهبردهای آمریکا در قبال بحران‌های یادشده شاهد نیستیم. در مورد بحران اوکراین علی‌رغم هماهنگی‌های صورت گرفته بین دو بازیگر ما عمدتاً شاهد همکاری آن‌ها در مورد تحریم‌های اقتصادی بوده‌ایم و هیچ نشانه‌ای وجود نداشته است که آمریکا برخلاف اروپا تمایل به ایجاد موازنه در منطقه خارج نزدیک را داشته باشد. از طرف دیگر یافته‌های تحقیق نشان داده است که اتحادیه اروپا سیاست‌های خود را نسبت به چین در مورد دریای جنوبی به همان اندازه که ایالات متحده می‌خواهد، یکسان نکرده است زیرا اکثر اروپائیان معتقدند ایالات متحده واقعا نمی‌خواهد اتحادیه اروپا به یک بازیگر امنیتی در منطقه تبدیل بشود. بنابراین کشورهای اروپایی در بعضی موارد، همانند بانک سرمایه‌گذاری آسیایی و پاسخ اتحادیه اروپا به حکم دادگاه غیرقانونی در سال ۲۰۱۶، با اتخاذ یک سیاست متفاوت برخلاف اهداف ایالات متحده عمل کردند. جاه‌طلبی‌های اروپا برای تبدیل شدن به یک بازیگر مستقل و قدرتمند به همراه مسئولیت منطقه‌ای و جهانی به آمریکا این پیام را فرستاده است که دیگر اروپا به سادگی تحمل همراهی با هژمون را نخواهد داشت با وجود این‌که در بحران‌ها و درگیری‌های ژئوپلیتیکی اروپا در سال‌های اخیر کاملاً نیازمند دخالت آمریکا بوده‌اند. با توجه به اقدامات صورت گرفته، دونالد ترامپ از اتحادیه اروپا خواسته است مسئولیت بیشتری را برای تامین امنیت کشورهايش به عهده بگیرد. شاید مهمتر از همه، شواهدی مبنی بر اینکه فقدان اعتماد بین اتحادیه اروپا و آمریکا در حال افزایش می‌باشد، وجود دارد. پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶، چندین مصاحبه رسمی اتحادیه اروپا نشان داد که اتحادیه اروپا دیگر به ایالات متحده اعتماد ندارد. به طور مشابه، اتحادیه اروپا از وابستگی متقابل به روسیه و چین سخن به میان می‌آورد زیرا اتحادیه مطمئن است که در صورت جنگ در دریای جنوبی چین، آمریکا مجبور است نسبت به تامین امنیت کشورهای اروپایی تجدیدنظر بکند و نیروهای خود را به سمت آسیا-پاسیفیک بفرستد از این‌رو اتحادیه نیازمند یک سیاست مستقل برای تامین امنیت کشورهای اروپایی می‌باشد.

- 1- Anderson, J. G. (2018). Rancor And Resilience In The Atlantic Political Order: The Obama Years In Crises And EU-US Relations. *Journal Of European Integration* 40 (5): 621–636.
- 2- Böller, F., And Werle.S (2016). Fencing The Bear? Explaining US Foreign Policy Towards Russian Interventions. *Contemporary Security Policy* 37 (3): 319–340. doi:10.1080/13523260.2016.1202653
- 3- Brooks, S. G., And W. C. Wohlforth. (2016). The Rise And Fall Of The Great Powers In The Twenty-First Century. *China's Rise And The Fate Of America's Global Position International Security* 40 (3)
- 4- Csis(2015), Perspectives on the South China Sea: Diplomatic, Legal, and Security Dimensions of the Dispute. A Report of the CSIS Sumitro Chair for Southeast Asia Studies. ROWMAN & LITTLEFIELD Lanham • Boulder • New York • Toronto • Plymouth, UK.
- 5- Duke, S., And C. Gebhard. (2017). The Eu And NATO's Dilemmas With Russia And The Prospect For Deconfliction. *European Security* 26 (3): 379–397. doi:10.1080/09662839.2017.1352577.
- 6- European Council. (2016). Shared Vision, Common Action: A Stronger Europe. A Global Strategy for The European Union's Foreign and Security Policy. [https://europa.eu/global-strategy/sites/global-strategy/les/pages/les/eugs\\_review\\_web\\_13.pdf](https://europa.eu/global-strategy/sites/global-strategy/les/pages/les/eugs_review_web_13.pdf).
- 7- FathAbadi, Mehdi and Ramezani, Ahmad (2017), "China's Policy in the South, Maritime Policy and Power". *World Politics Quarterly*, Volume Six, No. 2, Summer, pp. 84-59(in persian).
- 8- Firoozabadi, Seyyed Jalal and Moradi, Manouchehr (2016), "Threat of the West, Russia's Liberation, and the Ukrainian Crisis." *Foreign Relations Quarterly*, Eighth, No. 2, Summer, pp. 45-71(in
- 9- Foot, R. (2016). China's Resurgence And Its Effects On Transatlantic Relations PacNet Nr. 17 Pacific Forum CSIS Honolulu. Hawaii Number 17 Feb. 10. Accessed 17 June 2018. [https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy\\_files/files/publication/160210\\_PacNet\\_1617.pdf](https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/publication/160210_PacNet_1617.pdf).
- 10- Foreign Policy(2011), America's Pacific Century. <https://foreignpolicy.com/2011/10/11/americas-pacific-century>.
- 11- Gehring, T., K. Urbanski, And S. Oberthür. (2017). The European Union As An Inadvertent Great Power: EU Actorness And The Ukraine Crisis. *Journal Of Common Market Studies* 55 (4): 727–743. doi:10.1111/jcms.12530.
- 12- Haine, J.-Y. (2015). A New Gaullist Moment? European Bandwagoning And International Polarity. *International Affairs* 91 (5): 991–1008. doi:10.1111/1468-2346.12394
- 13- Hafeznia, Mohammad Reza (2017), Principles and Concepts of Geopolitics. Papli Publications.(in Persian).



- 14- Howorth, J. (2018). Strategic Autonomy And EU-NATO Cooperation: Threat Or Opportunity For Transatlantic Defence Relations?. *Journal Of European Integration* 40.
- 15- Kirchner, J. E., T. Christiansen, And H. Dorussen. (2016). EU China Security Cooperation In Context. In *Security Relations between China And The European Union: From Convergence To Cooperation?*, Edited By E. Kirchner, T. Christiansen, And H. Dorussen. Cambridge: Cambridge University Press.
- 16- Larson, D. W. (2018). Outsourced Diplomacy: The Obama Administration And The Ukraine Crisis. In *Triangular Diplomacy Among The United States, The European Union And The Russian Federation. Responses To The Crisis In Ukraine*, Edited by A. Young and V. Birchfeld, 55–76, Basingstoke: Palgrave MacMillan.
- 17- Mearsheimer, J. J., And S. Walt. (2016). The Case for Offshore Balancing. *Foreign Affairs* July/August. 70–83.
- 18- Mearsheimer, John J. (2014). Why The Ukraine crisis is The West fault. The Liberal delusions that provoked Putin, *Foreign Affairs*, No. 93, [http:// www.foreignaffairs.com/articles/141769/john-j-mearsheimer/why-the-ukrainecrisis-is-the-west-fault](http://www.foreignaffairs.com/articles/141769/john-j-mearsheimer/why-the-ukrainecrisis-is-the-west-fault) (accessed 25 November 2015).
- 19- Pejsova, E. (2016). Introduction: Light At The End Of The tunnel? In *Sense And Sensibility. Addressing The south China Sea disputes*, EU Institute for Security Studies Report No 28, May 2016, 5–10.
- 20- Riddervold, M. (2018a). *The Maritime Turn In EU Foreign And Security Policies. Aims, Actors And Mechanisms Of Integration*. London: Palgrave Macmillan.
- 21- Sabouri, Ziauddin and Ghiyasi, Amir (2015), "Geopolitical Developments in the South China Sea and the Strategy of Regional and Subnational Actors; Effects and Consequences". *Quarterly Journal of International Relations*, Vol. 4, No. 2, pp. 80-51(in persian).
- 22- Smith, M. E. (2018a). The EU, The US And the Crisis Of Contemporary Multilateralism, In 'Crises And EU-US Relations'. *Journal of European Integration* 40 (5): 539–553.
- 23- Smith, M. E. (2018b). Transatlantic Security Relations Since The European Security Strategy: What Role for The EU In Its Pursuit Of Strategic Autonomy. *Journal Of European Integration* 40 (5): 605–620.
- 24- Tunsjø, Ø. (2015). China's Rise: Towards a Division Of Labor In Transatlantic Relations. In *Responding To China's Rise: US And EU Strategies*, edited by V. Aggarwal And S. Newland, 151–174. Cham, Switzerland: Springer.
- 25- Vosoughi, Saeed, Safari, Asgar and Moradi F. Saideh (2016), "Ukraine's Developments and its Influence on the International System". *Strategic Quarterly*, Vol. 25, No. 80, Autumn, pp. 54-71(inpersian).
- 26- Walt, Stephen M. (3 March 2014b). No Contest", *Foreign Policy*, [http:// www.foreignpolicy.com/articles/2014/03/03/no\\_contest\\_ukraine\\_obama\\_putin](http://www.foreignpolicy.com/articles/2014/03/03/no_contest_ukraine_obama_putin) (accessed 25 September 2014).

27- Walt, Stephen M. (4 January 2014a). Why Are We So Busy trying To Figure Out Vladimir Putin? Foreign Policy, [http://www.foreignpolicy.com/articles/2014/04/01/putin\\_personality\\_politics\\_first\\_in\\_age](http://www.foreignpolicy.com/articles/2014/04/01/putin_personality_politics_first_in_age) (accessed 13 October 2014).

28- Yazdani, Enayatullah, Hur, Rahbar and Bahrami, Rostam (2017), "The Role of Russia and China in the Transition of the International System from Monopoly to Multi-Political." Political Science Quarterly, Ninth Year, No. 36, Summer, pp. 67-86(in persian).

29- Young, A., and V. Birchfield. (2017). Empirical Scene Setting: The Countours Of the Crisis And Response. In Triangular Diplmacy Among The United States, The European Union, And The Russian Federation. Responses To The Crisis In Ukraine, Edited by V. Birchfield and A. Young, 21–54. Basingstoke: Palgrave Macmillan.

